

The Evolutionary Role of Religion: A Review of Wilson's Ideas

Mohsen Jamalimehr*

Babak Abbasi** Reza Naderloo***

Abstract

It seems that philosophical debates around the problem of levels of natural selection which lead to propose group and multi level selection theories cause more efforts of evolutionary theory application in other knowledge domains such as anthropology. In this way Wilson's efforts for explaining an adaptation role of religion in light of organismic theory of society is one of the recent and most debatable. On basis of organismic concept of religious groups and evolutionary group selection theory, he tries to explain religiosity trait as an adaptation. Although he tries to explain by giving some evidences from history of religion and religious groups' behavior but not only there are some form and content critiques to application of evolutionary theory in other knowledge domains but also some serious rival theories offered.

Keywords: evolution, group selection, adaptation, explanation, religion.

* Ph.D. Candidate of Islamic Azad University, Science and Research Branch, Philosophy of Science, Tehran, Mohsen.jamalimehr@gmail.com

** Assistant Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran (Corresponding Author), babbaasi@gmail.com

*** Assistant Professor of Biology at Tehran University, Tehran, Iran, maderloo@ut.ac.ir

Date received: 19.08.2020, Date of acceptance: 08.09.2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقش تکاملی دین: مروری بر آرای دیوید اسلوان ویلسون

محسن جمالی‌مهر*

بابک عباسی**، رضا ندرلو***

چکیده

بحث‌های فلسفی پیرامون موضوع مشکل سطح انتخاب در انتخاب طبیعی که منجر به ارائه نظریات انتخاب گروه و چند سطحی گردید گویا جنبش کاربست نظریه تکامل در دیگر حوزه‌های معرفتی را علاقمند به تبیین امور مردم شناختی کرده باشد. از این میان اما تلاش‌های ویلسون برای تبیین سازگاران دین تحت تاثیر نگرش ارگانیسمی به اجتماع بشری و بر مبنای نظریه تکامل یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات روزآمد این حیطه تلقی می‌شود. از منظر او بر اساس مفهوم ارگانیسمی گروه‌های دینی و نظریه تکامل می‌توان فرضیه‌ای علمی مطرح کرد که دینداری در آن به عنوان یک صفت سازگاران گروه دینی لحاظ شود. اگرچه ویلسون در نوشته‌هایش برای این فرضیه شواهدی مطرح می‌کند اما نه تنها کاربست نظریه تکامل در دیگر حوزه‌های معرفتی خالی از انتقادهای شکلی و محتوایی نیست بلکه شواهد تبیین‌های سازگاران وی نیز با ارائه نظریه‌های جدی رقیب به چالش کشیده شده است.

کلیدواژه‌ها: تکامل، انتخاب گروه، سازگاری، تبیین، دین.

* دانشجوی دکتری فلسفه علم، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران،
Mohsen.jamalimehr@gmail.com

** استادیار فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
babbaasi@gmail.com

*** استادیار زیست‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران،
maderloo@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۸

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

بی‌تردید دین به معنای عام کلمه یکی از مهمترین عوامل موثر بر چگونگی شکل‌گیری ساختار اجتماع بشری در طول تاریخ بوده و صفت دینداری (religiosity) یکی از مهمترین ویژگی‌های افراد و جوامع انسانی است چرا که نه تنها در هر جمع دینی یک ساختار منظمی از سوی متولیان آن سامان یافته است بلکه صفت دینداری از مرزهای باور و عقاید افراد فراتر رفته و در اکثر موارد به صورت مناسک فردی و اجتماعی درآمده است. تا جایی که برخی از تقدم مناسک بر باورهای دینی سخن به میان آورده‌اند (دمپی‌یر، ۱۳۷۱، ص ۵۱۶). شاید بتوان با توجه به چنین نقش بارزی از دین، تاریخ پرداختن به موضوع تبیین آن را با ظهور ادیان برابر دانست و چه بسا انگیزه دینداران و به ویژه رهبران آنها برای حفظ گروه دینی و یارگیری بیش از پیش سبب شده است که تلاش دین‌باوران در تبیین دین و توجیه مبانی عقیدتی و مناسکشان به کمک تفسیر شواهد تجربی بیشتر از متقدانشان باشد. اگر چه تاریخ شاهد انگیزه و رویکردهای مختلف تبیین دین در میان دین‌باوران و مخالفان آنها بوده اما بدون شک زمینه تبیین‌های هر دو گروه متأثر از نظریات و تجربیات علمی معاصرشان بوده است. البته ناگفته نماند که به گواهی تاریخ به علت سیطره بنیادهای دینی چنانچه برخی از نتایج پژوهش‌های علمی با باورهای دینی در تضاد به نظر می‌آمده این امر گاهی دستمایه مناقشات جزم‌اندیشانه نیز بوده است. در این میان نظریه تکامل داروین به لحاظ جمعیتی یکی از مناقشه‌آمیزترین نظریات علمی به شمار می‌رود چرا که هم‌زمان با رشد و توسعه روزافزون علم و فناوری در صده گذشته میلادی تاثیر نظریه تکامل از ساحت علم زیست‌شناسی فراتر رفته تا جایی که حتی پیشنهاد کاربست الگوریتم‌وار این نظریه حیطه‌هایی نظیر علوم شناختی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، معرفت‌شناسی و غیره را متأثر نموده است.

داروین شالوده انتزاع نظریه تکامل را بر رقابت میان جانداران و توارث صفتی موثر در بقا فرد جاندار قرار داد و نتیجه استدلالش معطوف به افزایش صفت فردی در ساختارهای جمعیتی جانداران بود. البته این افزایش واجدان صفتی خاص می‌تواند محصول رخدادی اتفاقی یا رانش (drift) نیز باشد اما بر اساس استدلال‌های وی چنانچه صفتی به لحاظ آماری در یک جمع زیستی به کثرت نسبی برسد و بتوان رابطه‌ای موجه میان افزایش جمعیت دارندگان چنان صفتی با بقا و زادآوری آنها یافت آنگاه امکان وقوع انتخاب طبیعی نسبت به رانش قوت می‌یابد و پیامد بروز انتخاب طبیعی برای جانداران "سازگاری" (adaptation)

خواهد بود. انتخاب طبیعی یا ساز و کار نظریه رقابتی داروین خودخواهانه می‌نمود و لذا پیشنهاد او برای توضیح شواهد زیستی دگرخواهانه معطوف به امکان رقابت میان گروه‌های جانداران شد. بدین ترتیب از یک سو ساختار سلسله مراتبی جهان زیستی و امکان برآورده شدن ویژگی‌های لازم برای انتزاع انتخاب طبیعی در هر یک از نهادهای این سلسله مراتب از ژنم تا اجتماع جانوران و از سوی دیگر شواهد زیستی دگرخواهانه منجر به طرح سوالی از سطوح و واحد انتخاب طبیعی در فلسفه زیست‌شناسی و پیشنهاد انتخاب گروه و انتخاب چند سطحی شد. اما موضوع به همین مطلب ختم نشد و از امکان انتزاع انتخاب طبیعی به شرط برآورده شدن شرایط لازم برای نهادهای مختلف زیستی طرحواره‌ای الگوریتم‌وار مطرح و تلاش شد تا در کاربری این نظریه در دیگر حوزه‌های معرفتی نیز نظریه‌پردازی شود.

از آنجا که تعدد دین‌باوران و صفت دینداری در اجتماع انسان‌ها شرایط اولیه احتمال اتفاق انتخاب طبیعی را در سطح انسان یا گروه انسانی فراهم می‌کند اندیشمندان بسیاری به مقوله تبیین تکاملی دین متمایل شدند. برخی از آنان نظیر سوبر (Eliot Sober)، ویلسون (David Sloan Wilson) و اکاشا (Samir Okasha) نیز ضمن بررسی ایده انتخاب گروه به پژوهش درخصوص شواهد زیستی و ضوابط احتمالی آن پرداختند. در این میان ویلسون که شاید یکی از پرچمداران نظریه انتخاب گروه در دهه‌های پایانی قرن گذشته میلادی بوده است به تبیین نقش تکاملی دین در انتخاب گروه انسانی پرداخت. تلاش‌های او منجر به انتشار کتابی با عنوان کلیسای جامع داروین: تکامل، دین و طبیعت اجتماع (Darwin's Cathedral: Evolution, Religion and the Nature of Society) در سال ۲۰۰۲ میلادی شد. در یک جمله می‌توان موضوع کتاب را تبیین تکاملی دین با رویکردی سازش‌گرایانه دانست. از منظر ویلسون صفت دینداری یکی از ویژگی‌های جوامع انسانی است که می‌تواند مشمول انتخاب طبیعی در سطح گروه آنان شود و بر این مبنا نقش سازگاران ایفا کند.

۲. مختصری از تاریخچه نظریه تکامل

خاستگاه نظریه تکامل امروزی را شاید بتوان مبتنی بر مشاهدات اولیه ارسطو بنا بر توصیف و درک شباهت‌ها و تفاوت‌های میان ساختار سلسله مراتبی جهان زیستی لحاظ کرد زیرا او اذعان می‌کند که، "حیوانات از لحاظ جوهری در معاش، کنش‌ها، عادات و جوارح نسبت به یکدیگر متفاوتند" (Aristotle, 1995: P3, 487a11) و "از این حیث در بسیاری از حیوانات

و گیاهان تفاوت‌هایی نه تنها میان گونه‌ها نسبت به گونه‌های دیگر بلکه میان افراد مشابه یک گونه نسبت به هم را می‌یابیم" (Aristotle, 1995: P21, 725b26). اما برای جوانه زدن بذر نگرش تکاملی ارسطو قرن‌های بسیاری سپری شد چرا که بیشتر توجه اندیشمندان بزرگ و مشهور عرصه زیست‌شناسی غرب و شرق عالم تا پیش از قرن هفدهم میلادی همچون جالینوس، ابن سینا و دیگران به کالبدشناسی، تن‌کارکردشناسی، آسب‌شناسی و داروسازی معطوف شد.

پس از قرن‌های متمادی شاید نخستین اندیشمندی که به ارائه تبیین علمی برای چگونگی گوناگونی و تغییرات در نهادهای زیستی توجه می‌کند طبعیدان فرانسوی ژان-باپتیست لامارک (۱۷۴۴ تا ۱۸۲۹) باشد. لامارک چنین می‌پنداشت که درازای گردن زرافه‌های سلاله به این دلیل است که والدین آنها گردن خود را برای تغذیه از سرشاخه‌های درختان کشیده‌اند و بدین ترتیب صفت اکتسابی در والدین به زادگان انتقال یافته‌است. از نظر او هر یک از گونه‌های زیستی به صورت مجزا و در سیری تکاملی از واحدهای اولیه‌ای بوجود آمده‌اند. "ترانسفورمیسم" یا "دگرگشت‌باوری" که در آن گونه‌ها تغییر می‌کنند اما منشأ گونه‌ها نیز به عدد تعداد گونه‌هاست (ریدلی، ۱۳۹۱، ص ۵۷).

پس از لامارک، چارلز رابرت داروین (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۲) با استفاده از ایده تنازع بقای توماس مالتوس (۱۷۶۶ تا ۱۸۳۴) چنین استدلال می‌کند که منابع در اختیار جانداران محدود است و جانوران برای دستیابی به منابع در رقابت هستند. در چنین شرایطی فقط آن‌دسته از جانورانی که تناسب (fitness) دارند موفق به بقا و تولید مثل خواهند شد. البته در اینجا مراد از شایستگی داشتن صفت یا صفاتی است که در بقا و تولید مثل فرد جاندار موثرند. بدین ترتیب انتظار می‌رود که فراوانی واجدان چنان صفتی در جمعیت افزایش یابد. به طور مثال غزال‌هایی که سریعتر می‌دوند از شکارشدن در امان می‌مانند و بدین ترتیب فرصت زادآوری خواهند داشت و از آنجا که این صفت به زادگان انتقال می‌یابد رفته‌رفته تعداد سلاله‌های چابک بیشتر می‌شود و گله چابک‌تر خواهد شد. از آنجا که او معتقد بود ساز و کار ایده پیشنهادی‌اش شبیه انتخاب مصنوعی پرورش‌دهندگان حیوانات اهلی است که با زادگیری از حیوانات دارای صفتی خاص، آن صفت را تکثیر می‌کنند لذا بر این فرایند نام انتخاب طبیعی نهاد.

۳. مشکل سطوح انتخاب و مهمترین نظریه‌های آن

مشکل سطح انتخاب حاصل از ساختار سلسله مراتبی جهان زیستی، ماهیت انتزاعی نظریه تکامل داروین و شواهد زیستی در ظاهر ناسازگار با آن به ویژه صفت دگرخواهی است. منطق حاکم بر نظریه داروین حکم می‌کند که جانداران برای حفظ بقا و زادآوری خودخواهانه عمل کنند حال آنکه در برخی از شواهد زیستی رفتارهای دگرخواهانه از جانداران مشاهده می‌شود. یکی از مشهورترین شواهد زیستی که با نظریه تکامل به نظر ناسازگار می‌آید زندگی حشرات اجتماعی به ویژه زنبور عسل است.

تا به حال نظریات مختلفی برای توجیه چنین شواهد ناسازگاری ارائه شده است. درک ساختار سلسله مراتبی جهان زیستی با توسعه دانش ژنتیک و بررسی شواهد بنیان‌های آن سبب شد تا مفهوم واحد و سطح انتخاب در پژوهش‌های این حوزه مطرح شود. از مهمترین نظریه‌های ارائه شده می‌توان به انتخاب خویشاوند، انتخاب گونه، انتخاب ژنی، انتخاب گروه صفتی و انتخاب چند سطحی اشاره کرد. منطق حاکم بر استدلال‌های اقامه شده در خصوص انتخاب خویشاوند، گونه و ژنی حکایت از یک نوع خودخواهی مستتر در رفتارهای دگرخواهانه است و بر این مبنا اصالت خودخواهانه منطق داروینی در چنین نظریاتی محفوظ می‌ماند. گویی دگرخواهی در سایه خودخواهی تکاملی قرار می‌گیرد (میاناداری، ۱۳۹۲). بطور عمده در شواهدی که دگرخواهی محسوب می‌شوند ارتباط و اشتراک ژنی وجود دارد و بر این اساس رفتار دگرخواهانه گویی خدمتی است که فرد به بخشی از نهاد زیستی خود انجام می‌دهد و هرچه اشتراک ژنی بیشتر باشد احتمال رفتار از خودگذشتگی بیشتر خواهد بود. حد نهایت این گونه خودخواهی در نظریه ژن خودخواه (Dawkins, 1976, The Selfish Gene) مطرح شد که طرفداران این نظریه معتقدند ژن اصلی ترین واحد تکثیر خودخواهانه می‌باشد و منطق داروینی انتخاب طبیعی معطوف به این سطح است.

بُرگُو در کتابش به نام *محدودیت‌های تکاملی: تاریخ بحث انتخاب گروه* به طور خلاصه نظریه انتخاب گروه را ایده‌ای می‌داند که رقابت در طبیعت را که اساس مکانیسم انتخاب طبیعی داروین قلمداد می‌شود در سطح بالاتر از فرد قابل اتفاق می‌انگارد (Borrello, 2010). اما بنا بر این استدلال حداقل امکان اتفاق انتخاب طبیعی در هر یک از سطوح سلسله مراتب زیستی از ژن تا جمعیتی از جانداران وجود خواهد داشت. بدین ترتیب اندیشه

انتزاع انتخاب طبیعی در سطوح مختلف زیستی به ویژه با شواهد زیستی دگرخواهانه غیر معقول نخواهد بود (جمالی مهر، ۱۳۹۴، ص ۳۵).

۴. تبیین تکاملی

از آنجا که یکی از اهداف مهم ارائه نظریات علمی تبیین رویدادهای جهان اطراف ما است (اکاشا، ۱۳۸۷، ص ۵۱) که این امر شاید در پاسخ به نیازهای شناختی انسان قلمداد شود (صمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱) بنابراین چنین کارکردی نیز از نظریه تکامل مورد انتظار بوده است. به بهره‌برداری از نظریه تکامل برای توضیح رخدادها و پدیده‌های زیستی که از زمان ارائه نظریه داروینی رایج شده است یا آن دسته از توضیح‌هایی که بر مبنای نظریه تکامل موجه دانسته می‌شوند، تبیین تکاملی اطلاق می‌شود.

اما استفاده از نظریه تکامل برای تبیین پدیده‌ها فقط در جهان زیستی متوقف نمانده است. برخی از نظریه‌پردازان نظیر ویلسون ظاهراً با استفاده از ماهیت انتزاعی این نظریه، کاربرد آن را در دیگر حوزه‌ها همانند دین بر مبنای تمثیل، کارکرد الگوریتم‌وار و یا نظریه بازی‌ها جایز شمرده‌اند. اگرچه دین در مقام اول در ذهن افراد بشر معنی یافته و بنا بر قول آتران در کتاب *توکل ما بر خداست* (In God We Trust: The Evolutionary Landscape of Religion)، ادیان در ذهن افراد آدمی وجود دارند (Atran, 2002: 10) لیکن اینکه آیا و چگونه صفت دینداری می‌تواند به کمک نظریه تکامل تبیین شود سبب نظریه‌پردازیهای متنوعی بر مبنای سطوح انتخاب فردی و گروهی شده است.

۵. ویلسون و تبیین سازگارانه از دین

وی متولد سال ۱۹۴۹ و یکی از سرشناس‌ترین زیست‌شناسان تکاملی آمریکاست. ویلسون در حیطه موضوع انتخاب طبیعی قائل به انتخاب گروه است. او استاد برجسته زیست‌شناسی و انسان‌شناسی در دانشگاه بینگهامتون می‌باشد که بخشی از دانشگاه ایالتی نیویورک است. ویلسون تلاش کرده است تا به کمک رویکرد خود از نظریه تکامل به توضیح جنبه‌های مختلف زندگی بشر و از جمله دین بپردازد.

وی نظریه‌اش را در باب تبیین تکاملی دین در کتابی با عنوان *کلیسای جامع داروین: تکامل، دین و طبیعت/اجتماع* بیان کرده است. او خود در مقدمه کتاب هدفش را با جمله‌ای

تیین می‌کند که حکایت از ارائه یک فرضیه علمی جدی در حیطه دین و مردم‌شناسی برگرفته از مفهوم ارگانیک‌گروه‌های دینی و بر پایه نظریه تکامل دارد (Wilson, 2002: 1). در این کتاب ویلسون مدعی است که می‌توان شواهد بسیاری در حوزه تمدن و فرهنگ بشری را پشتوانه‌ای برای استدلال‌هایش در خصوص به جای ماندن گروه‌های دینی بر پایه سازگاری ارگانیک‌وار این گروه‌ها تلقی کرد.

این اثر شامل هفت گفتار می‌باشد که ویلسون در سرآغاز آن طبق روال مرسوم، پیش‌گفتاری ارائه کرده است. او برای پیش‌گفتار کتابش عنوان "کلیسا به مثابه ارگانیک‌گروه" را انتخاب کرده تا شاید با محتوای نظریه‌اش هم‌راستا باشد. وی در آغاز بحث به این نکته مهم اشاره می‌کند که پرداختن به مقوله تییین دین به دلیل پیچیدگی مفاهیم چندان هدف سهل‌الوصولی نبوده و در فهم مقوله دین با امر و اموری غامض مواجه هستیم. همانطور که پیشتر اشاره شد ویلسون بنیاد نظریه‌اش را بر نظریه تکامل گروه قرار داده است. او با به رسمیت شناختن جامعه به عنوان یک ارگانیک‌گروه و جامعه دینی به عنوان یک ارگانیک‌گروه خاص بر اساس دو رویکرد قابل توجیه از منظر زیست‌شناسی و علوم اجتماعی، صفت دینداری را برای جامعه دینی مسبب سازگاری قلمداد می‌کند. بدین ترتیب گویی ویلسون تلاش کرده است تا با پل زدن میان "صفت دینداری" و "دین" تییین کاربردی از آنچه دین دانسته می‌شود ارائه کند.

برای رسیدن به چنین مقصودی ویلسون در پیشگفتار کتابش به صورتی کلی میان وجوه تشابه و دلایل موجه‌کننده اندیشه فرض در نظر گرفتن "کلیسا به عنوان یک موجود زنده" توضیح می‌دهد تا خواننده با کلیات نظریه‌اش ارتباط مفهومی برقرار کند. او سخنش را با مقایسه تمثیل‌واری که معمولاً متدینین بکار می‌برند آغاز می‌کند چرا که بنا بر گزارش او باورمندان به دین عموماً جامعه دینی‌شان را به صورت یک موجود زنده توصیف می‌کنند. اما در ادامه ویلسون توضیح می‌دهد که هدفش در کتاب استفاده از روشی علمی در نظریه‌پردازی است و به اینکه چنین تمثیلی تا چه حد می‌تواند یک فرضیه علمی خوش‌ساختار (well-framed) قلمداد شود می‌پردازد.

در فصل اول کتاب اما ویلسون تلاش کرده تا به موضوع فرضیه علمی مورد نظرش یعنی جامعه دینی به مثابه یک ارگانیک‌گروه یا موجود زنده از منظر زیست‌شناسی تکاملی بپردازد. ویلسون این فصل از کتابش را با نقل قولی مستقیم از داروین به این مضمون آغاز می‌کند که روحیه وطن‌پرستی، وفاداری، اطاعت، شجاعت و همدردی در بسیاری از اعضای

یک قبیله که برای پیروزی بر قبایل دیگر خود را فدای خیری مشترک می‌کند دال بر اتفاق انتخاب طبیعی می‌باشد. در ادامه او مدعی می‌شود که دین اغلب برای توضیح غایت و نظم در همه سطوح از اجسام آسمانی، جامعه بشری و کنش افراد و موجودات بکار می‌رود و داروین نشان داد که چگونه خواص ذاتی کلماتی مانند "غایت" (purpose)، نظم (order)، سازگاری و ارگانیسم "می‌تواند با فرایند انتخاب طبیعی رخ نماید (Wilson, 2002: 5).

برای دستیابی به اینکه چگونه می‌توان به کمک نظریه انتخاب طبیعی دیدگاه گروه‌های دینی به مثابه یک ارگانیسم را موجه دانست ویلسون با سوالی عمومی‌تر آغاز می‌کند و آن اینکه "آیا گروه از هر نوع آن که باشد واجد شرایطی هست که به عنوان یک ارگانیسم در نظر گرفته شود؟" و بر این اساس لازم می‌داند تا به بررسی اندیشه انتخاب گروه در زیست‌شناسی تکاملی از زمان داروین تا به حال پردازد. او این اندیشه را دارای تاریخی پرهیجان و جذاب می‌داند که با مطرح شدن اصطلاح "منافع گروه" در شواهد زیستی ناسازگار با منطقی فردمحورانه داروینی، همچون زندگی حشرات اجتماعی، درست به جای "منافع فرد جاندار" نضج می‌یابد.

می‌دانیم آنچه سبب شد تا شالوده پیشنهاد انتخاب گروه را داروین خود مطرح کند شواهد زیستی مربوط به رفتار از خودگذشتگی یا دگرخواهی برخی از جانوران به ویژه جانورانی که زندگی اجتماعی دارند بود. ویلسون حتی به عنوان مدرک ادعای خود مثالی از متن کتاب *هبوط انسان* نوشته داروین به سال ۱۸۷۱ در باره مبانی اخلاق انسانی مطرح می‌کند و در تفسیر نوشته داروین معتقد است که وی وجود سه عنصر انتخاب طبیعی یعنی تغییرات فنوتیپی (phenotypic variation)، وراثت‌پذیری (heritability) و پیامدهای تناسب (fitness consequences) را برای سطح گروه ممکن دانسته است. بنابراین همانگونه که فرد جاندار می‌تواند به عنوان واحد سازگاری تکامل یابد، تکامل گروه به عنوان یک واحد سازگاری شدنی است (Wilson, 2002: 9).

پس از ارائه مباحث مربوط به انتخاب گروه و انتخاب چند سطحی، ویلسون به مقوله انتخاب طبیعی در خصوص نوع انسان می‌پردازد و بر اساس مفهوم انتخاب چند سطحی امکان تکامل اجداد بشر را محتمل می‌شمرد. یکی از شواهدی که او اشاره می‌کند و چه بسا بتوان آن را به خاستگاه مفهوم اخلاقی عدالت در جوامع نوین پیوند زد، توزیع یکسان گوشت در جامعه نخستین‌های شکارچی-خوشه‌چین (hunter-gatherer societies) است. ظاهر امر نشان می‌دهد که گوشت شکار میان اعضای قبیله‌های نخستین به صورت یکسان

توزیع می‌شد و هرگونه رفتار خودخواهانه توسط اعضای گروه به صورتی موثر کنترل می‌گردید. نظریه‌های اولیه در خصوص برابری جویی و مساوات (egalitarian) در قبیله‌های نخستین بر شرایط اقلیمی همانند "پراکندگی" و "غیرقابل پیش‌بینی بودن" منابع تمرکز دارد حال آنکه در نظریات متأخر همانند نظریات کریس بوهم (Chris Boehm) بر عباراتی چون "هنجار اجتماعی" و "تفاهم بر بایدها و نبایدها از طریق سیستم پاداش و تنبیه" متمرکزند (Wilson, 2002: 21).

از سوی دیگر او این مفهوم را با "گفتمان برآمدن گذرهای عمده تکاملی" (emerging paradigm of major transitions) همخوان‌تر می‌شمارد. زیرا که شکل‌گیری گروهی از هستومندها و ارتقاء آسایش آنها بدون الزام به قربانی شدن حداکثری هر یک از اعضای آن با چنین دیدگاهی میسور می‌گردد. ویلسون برای ادعای خود شاهد مثالی از گزارش ساین هاوول (Signe Howell) (۱۹۸۴) از تعاملات در یک قبیله به نام چی‌ونگ (Chewong) مستقر در مالای پنینسولا (Malay peninsula) در حوالی سوماترا ارائه می‌کند که بر مبنای این گزارش در این قبیله دارای ساختار خالص شکارچی-خوشه‌چین رفتار برابری جویی مشهود بوده به طوری که یکی از اساسی‌ترین هنجارهای آنان پرهیز از تک‌خوری است (Wilson, 2002: 22). جالب اینکه بر اساس گزارش مزبور چنین هنجاری که سبب توزیع غذا و دیگر نیازمندی‌ها میان افراد قبیله می‌شود حاصل از باوری است مبنی بر اینکه "عدم برآوردن نیاز فوری کسی از قبیله" سبب "یک فاجعه یا بدبختی" می‌شود و این امر در اذهان آنان با ساختاری خرافی، معروف به "پونن" (punen system) و از طریق افسانه‌ها تثبیت شده است. ویلسون چنین شاهد مثالی را برای موجه دانستن گروه انسانی به مثابه اجتماع اخلاقی معتبر می‌شمارد چرا که دگرخواهی در قبیله به صورتی سازمان یافته، بدون چشم‌داشت بر ایشار متقابل و فارق از ارتباطات خانوادگی است (Wilson, 2002: 25).

در ادامه فصل ویلسون با ارائه شاهد مثالی از زندگی زنبورهای عسل و تکثیر طبیعی کندوهای آنان به مفهوم فرآیند تصمیم‌سازی جمعی و شناخت گروهی (group cognition) می‌پردازد تا تمثیل ارگانیزم هوشمند از اجتماع را بر اساس مفهوم ذهن گروه (the concept of group mind) موجه شمارد. زیرا به طور معمول پس از آنکه جمعیت کندو به حد مناسبی برسد تعدادی از زنبورهای عسل کارگر به همراه ملکه پیر برای تشکیل جگرگه جدید از کندو جدا می‌شوند. فرآیند انتخاب مکان مناسب برای ایجاد کندوی جدید از نتیجه تلاش پیش‌آهنگانی که به مناطق اطراف در جستجوی شهد گله‌ها و فقط هر کدام در یک مسیر

پرواز کرده و بازگشته‌اند به صورت تصمیم‌سازی جمعی انجام می‌گیرد. او چنین فرآیند تصمیم‌سازی میان زنبوران را با الگوریتم تصمیم‌سازی بهترین گزینه "a best-of-n" (decision-making algorithm) در انسان هم‌ارز می‌داند با این وصف که در مدل تصمیم‌سازی انسانی یاخته‌های مغزی به جای زنبورهای پیش‌آهنگ عملکرد دارند به علاوه اینکه نظریه‌پردازی تکاملی پیرامون همکاری میان انسان‌ها برای انجام کارهای فیزیکی از قبیل شکار، بستر نظری لازم برای تکامل همکاری شناختی میان انسان‌ها و مفهوم ذهن گروه را در مورد انسان موجه می‌نمایاند و این امر می‌تواند همانگونه که زنبوران عسل نقش‌شان در ذهن گروه را بدون هشیاری ایفا می‌کنند در اجتماع انسانی نیز ناهشیارانه اتفاق افتد (Wilson, 2002: 34).

اما آیا گروه‌های انسانی مدرن و امروزی را می‌توان مشمول انتخاب طبیعی و به عنوان واحدهای سازگاری (adaptive units) قلمداد کرد؟ این سئوالی است که ویلسون ضمن اذعان و تاکید بر واقعیت اینکه اوضاع اجتماعی بشر مدرن امروز فرسنگ‌ها با زندگی انسان‌های عصر شکار و خوشه‌چینی متفاوت است بدان به طوری تلویحی از طریق اقامه استدلالی تکاملی بر مبنای انتخاب چندسطحی در ژنتیک و امکان وقوع انتخاب چندسطحی در گروه انسانی و بالتبع در فرهنگ پاسخ مثبت می‌دهد. زیرا او این موضوع را چنین جمع‌بندی می‌کند که گروه‌های ارگانیزم‌وار اگرچه به فرآیند انتخاب گروه نیاز دارند اما خود به خود تکامل نمی‌یابند. انتخاب گروه می‌تواند تنها یک نیروی نیرومند تکاملی (a potent evolutionary force) باشد و در واقع چنین گروه‌های ارگانیزم‌وار امروزی همان گروه‌های اجتماعی گذشته‌اند که چون عملکرد یکپارچه‌ای یافته‌اند به کل آن بیش از اجزایش توجه می‌کنیم (Wilson, 2002: 37).

در ادامه مطلب این فصل، ویلسون برای روشن شدن ارتباط میان مفاهیم نظریه تکامل و مطالعات دین بحث در باره دو پرسش را لازم می‌داند. اول چیستی "تناسب" و تدقیق مفهوم آن، دوم اینکه چرا به طور معمول اخلاق در قالب دین مطرح می‌شود؟ او برای تدقیق مفهوم و در پاسخ به سئوال از چیستی "تناسب" ضمن بیان مثال‌هایی از حیات جانداران و ارتباطات اجتماعی، مفهوم تناسب را غامض می‌داند. او توجه به این نکته را در هنگام مطالعه دین لازم می‌داند چرا که در ادیان به امور ضروری زندگی از قبیل تغذیه، ازدواج، زادآوری و غیره پرداخته شده است که این امور آشکارا به بقا و تولید مثل مربوط هستند (Wilson, 2002: 40). اما در رابطه با سئوال دوم وی بیان می‌کند که پرداختن به این

سؤال از این جهت اهمیت دارد که تا اینجا استدلال‌ها و شواهد بیان شده از سوی او بیشتر در خصوص توجیه نقش تکاملی اخلاق در جامعه بوده است و لذا ضرورت دارد که برای تکمیل بحث به ارتباط میان اخلاق و دین پرداخته شود. به بیان دیگر حتی اگر بپذیریم که گروه‌های انسانی توسط سیستم‌ها و نظام‌های اخلاقی عملکردی به مثابه یک واحد سازگاران داشته‌اند، سؤال اصلی این است که بیان مذهبی اخلاق چه اعتباری دارد؟ آیا نمی‌شد مردم از خوب، بد و دیگر باورها بدون ارجاع به کنش‌گران فوق‌طبیعی (supernatural agents) سخن گویند تا این گزاره‌ها از دید کسانی که باورهای دینی ندارند امور جدا از واقعیت به نظر نیایند؟

ظاهراً برخی با قید احتمال، ادیان را نظریات علمی خامی می‌نامند که افراد ساده برای فهم جهان پیچیده بکار بسته‌اند و گروندگان آن رفته رفته با افزایش دانش و روشن شدن نادرستی باورها مجبور به ترک آنها شده‌اند تا غیرمعقول به نظر نیایند. ویلسون با دو استدلال چنین امری را مقبول و مطابق واقع نمی‌داند. اول اینکه مدارک تاریخی نشان می‌دهد که مردم حتی در بدوی‌ترین فرهنگ‌ها بنیان اندیشه علمی یعنی درک واقعی جهان و توانایی استدلال بر مبنای شواهد را داشته‌اند. دوم، در فرهنگ‌های نوین مدرکی دال بر این که درک علمی جایگزین باورهای دینی شده باشد وجود ندارد و اتفاقاً آمارها حکایت از افزایش تعداد دین‌باوران در آمریکا است و حتی بخش اعظمی از دانشمندان آمریکایی خدا باورند و در نظام‌های مذهبی مشارکت دارند. بنابراین ویلسون "اندیشه دینی" را همگام با "اندیشه علمی" می‌داند و نه نسخه فرومیایه‌ای از آن. او در ادامه تلاش کرده تا با بیان فرآیند معرفت‌شناسی از منظر تکاملی به ایده‌سازی در باره چگونگی شکل‌گیری اخلاق بر پایه هیجان (emotion)، یعنی احساس خوشنودی در انجام کار درست یا ترس از انجام کار نادرست و یا خشم بر متجاوزان پردازد. او ادعا می‌کند که هیجان‌ها سازوکارهای تکامل یافته‌ای برای برانگیختن رفتار سازگاران هستند که از فرآیندهای شناختی مرتبط با اندیشه علمی بسیار قدیمی‌ترند و بدین ترتیب می‌توان برای داستان‌ها، موسیقی و آئین‌ها در شکل‌گیری رفتار گروه‌ها حداقل به میزان استدلال‌های منطقی نقش قائل شد.

سپس ویلسون حسن ختام فصل اول کتابش را به دسته‌بندی تقریباً همه رویکردهای مربوط به مطالعات تکاملی دین اختصاص داده است که عبارتند از:

۱. دین به مثابه یک سازگاری

۱.۱ دین به مثابه یک سازگاری در سطح گروه

۲.۱ دین به مثابه یک سازگاری در سطح فرد

۳.۱ دین به مثابه یک صفت فرهنگی طفیلی (parasite) یا "سربار" که با هزینه فرد یا گروه انسان تکامل یافته است.

۲. دین به مثابه عدم سازگاری

۱.۲ دین به مثابه سازگاری با محیط‌های گذشته مانند گروه‌های اقوام اجدادی که اکنون در محیط‌های امروزی مانند گروه‌های بزرگی از افراد غیرمرتبط، صفتی سازگارانه نیست.
۲.۲ دین به مثابه یک محصول جانبی از تکامل ژنی یا فرهنگی. (Wilson, 2002: 45).

اما گفتنی است که ویلسون با نوشتن مقاله‌ای در سال ۲۰۰۷ فرضیه دیگری به گروه نظریات غیرسازگارانه اضافه می‌کند. وی در آن مقاله که به صورت مشترک با ویلیام گرین به چاپ رسانده است "نظریه دین به مثابه یک رانش" را نیز جزو نظریات دین به مثابه عدم سازگاری لحاظ می‌کند (Wilson & Green, 2007: 9).

ویلسون در فصل دوم سعی کرده تا ضمن نگاهی اجمالی به دسته‌بندی‌های موضوع دین و مطالعات آن در علوم اجتماعی، بر نظریات متاخر و متأثر از پژوهش‌های تجربی بپردازد. البته نظریه‌پردازی در باب دین در حیطه علوم اجتماعی سابقه‌ای تاریخی دارد که ویلسون آن را به صورت تلویحی به دو بازه پیش از نظریه تکامل و پس از آن تقسیم‌بندی کرده است. او بیان می‌کند که از مقایسه میان چنین رویکردهای تکاملی در جامعه‌شناسی با رویکردهای سابق آن احتمال سه حالت افراطی متصور خواهد بود. اول اینکه نظریه تکامل بر علوم اجتماعی فائق آمده باشد. دوم، نظریه تکامل آنچه را که دانشمندان علوم اجتماعی از پیش می‌دانسته‌اند را دوباره مکشوف کرده و سوم اینکه نظریه تکامل در تبیین ماهیت دین شکست خورده است.

اما ویلسون ضمن اذعان به اینکه حاق واقع امری پیچیده‌تر و جالب‌تر از اینهاست، نظریه خویش را در باره تبیین دین به نظریه کارکردگرایانه (functionalism) در علوم اجتماعی که در نیمه نخست قرن بیستم بیش از امروز شایع بوده است بسیار نزدیک‌تر می‌شمارد (Wilson, 2002: 48). پس از چنین توضیحی، او از برنامه مطالعاتی رودنی استارک (Rodney Stark)، ویلیام بین‌بریج (William S. Bainbridge) و همکارانشان در مطالعه دین از منظر جامعه‌شناختی یاد می‌کند که روش‌های مختلفی از پژوهش در حوزه نظری و تجربی را در بر می‌گیرد و البته تلویحاً نتایج این پژوهش‌ها که دست‌مایه اقتصاد و انتخاب عقلانی

the rational (choice theory of religion) دارند را با نظریه‌پردازی‌های تکاملی در حوزه دین هم‌داستان می‌پندارد.

ویلسون ضمن بیان گزاره‌های اصلی نظریه این دو تن در تبیین گرایش دینی بر مدار عقلانیت اقتصادی، آن را با نظریه مورد ادعای خودش یعنی گروه‌های مذهبی به مثابه واحدهای سازگارانه مقایسه و نقد می‌کند. گزاره‌هایی را که ویلسون برای تبیین نظریه خودش بیان کرده به شرح ذیل‌اند (Wilson, 2002: 51):

۱. با اقدام هماهنگ افراد گروه، بسیاری از منابع و نیازمندی‌های ارزشمند قابل حصول هستند. هنگامی که افراد گروه به چنین روشی عمل می‌کنند، گروه به مثابه یک واحد سازگاری عملکرد دارد.

۲. سازگاری‌های در سطح گروه به راحتی توسط انتخاب طبیعی تکامل نمی‌یابند زیرا رفتارهای جامعه‌گرای افراد (prosocial behaviors) شایستگی‌های نسبی درون‌گروهی آنان (relative fitness) را به صورت خودکار افزایش نمی‌دهند. فرآیندی از انتخاب گروه برای عملکرد مناسب آن نسبت به دیگر گروه‌ها نیاز است.

۳. گروه‌های انسانی در صورتی به مثابه واحدهای سازگارانه عمل می‌کنند که یک نظام اخلاقی رفتارهای میان‌اعضای گروه را سامان دهد.

۴. نظام‌های اخلاقی به طور معمول با عبارت‌های دینی بیان می‌شوند. بسیاری از جنبه‌های دینی همانند طبیعت‌کنشگران فوق طبیعی و ارتباط‌شان با انسان‌ها می‌تواند به عنوان سازگاری‌های طراحی شده‌ای برای امکان عملکرد سازگارانه گروه به مثابه یک واحد سازگاری تبیین شود.

۵. جنبه‌های سازگارانه دین در برخی از حالت‌ها توسط فرآیندهای مستمر تغییرات بی‌هدف و حفظ انتخاب‌ها تکامل می‌یابند. تجربیات اجتماعی بسیاری وجود دارند که یک تعداد از آنها موفق می‌شوند.

۶. در موارد دیگر، جنبه‌های سازگارانه دین (adaptive features of religion) محصول مستقیم فرآیندهای روانشناختی مانند طراحی آگاهانه یا تقلید است. با این حال، این فرآیندهای روانشناختی باید خود به عنوان محصول انتخاب چندسطحی در گذشته‌های دورتر باشند.

بدین ترتیب ویلسون گویی با چنین چیدمانی از گزاره‌ها ادعا می‌کند که در تقابل میان سازگاری‌های فرد و گروه، یا نظام‌های اخلاقی برآمده از سازوکار سعی و خطا که معمولاً با

عبارت‌های دینی بیان می‌شوند مسبب گرایش افراد به دگرخواهی و به تبع آن عملکرد آنها به مثابه یک واحد انتخاب جدید یعنی گروه می‌گردد و یا فعالیت‌های دینی و دگرخواهانه افراد ریشه در امور روانشناسانه‌ای دارند که به کمک نظریه تکامل قابل تبیین هستند. وی در انتهای فصل نیز پس از جمع‌بندی بحث‌های استدلال هزینه-فایده و انتخاب عقلانی به بحث‌های روانشناسانه از منظر تکاملی و نیز انتقادات وارده بر دیدگاه فردگرایانه پرداخته است (Wilson, 2002: 85).

در فصل سوم ویلسون برای فهم ارتباط میان یک نظام دینی با محیط آن از منظری تکاملی به بررسی کلون‌گرایی یا نظام الهیاتی کلون (John Calvin (1509-1564) می‌پردازد که شاهدمثالی از ادیان خدا‌باورانه است. کلون‌گرایی شاخه‌ای از دین مسیحیت پروتستانی می‌باشد. او دلیل انتخاب این آئین را متاخر بودن آن و اینکه این آئین توانسته توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کند بیان کرده و ادعا می‌کند که بررسی کلون‌گرایی فرصت بیشتری برای مطالعه تکامل فرهنگی در محیط‌های امروزی فراهم می‌آورد (Wilson, 2002: 88).

پس از بیان مختصری از تاریخچه شکل‌گیری و شکوفایی کلون‌گرایی در اندیشه‌های مسیحی، ویلسون تلاش می‌کند تا از دریچه نگاه ارگانیک به گروه‌های دینی برای جمع‌بندی دیدار کلون‌گرا تفسیری از سازگاری به سبک و سیاق تبیین‌های تکاملی ارائه کند. بر اساس روایت او از منابع تاریخی، اندیشه‌های کلیسای کاتولیک توسط اندیشمندان نامداری چون لوتر و کلون دستخوش اصلاحاتی شده که محصول تضارب آرای میان آنان بوده است. ویلسون پس از آنکه روایتی از چگونگی تغییرات در اندیشه‌های کلون ارائه می‌کند به تحلیل تکاملی کلون‌گرایی بر مبنای نظریه‌اش می‌پردازد. او چنین تحلیلی را با سؤال از اینکه آیا ویژگی‌های گروه‌باورمندان به کلیسای کلونی می‌تواند به عنوان سازگاری گروهشان با محیط تلقی شود؟ آغاز می‌کند (Wilson, 2002: 91). آنگونه که ویلسون حکایت می‌کند با دقت در آموزه‌های دینی کلون‌گرایی روشن می‌شود که این آموزه‌ها در سه قالب اساسی یعنی رابطه میان انسان و خداوند، رابطه میان انسان با انسان‌های دیگر و نیز سازمان اجتماعی کلون‌گرایان شکل گرفته‌اند. ویلسون این قالب‌ها را به صورت جدول‌هایی از گزاره‌های امر و نهی نقل می‌کند که دین‌باوران کلونی خود را موظف به پیروی از دستورات دینی‌شان بر اساس این آموزه‌ها می‌دانند. عناصر فرمان‌های مربوط به هر یک از قالب‌ها به شرح زیر در کتاب ویلسون گزارش شده است.

الف) عناصر روابط میان مردم - مردم در آموزه‌های کلونین گرای (Wilson, 2002: 94):

۱) فرمان‌پذیری از والدین، ۲) فرمان‌پذیری از رئیس‌ان، ۳) فرمان‌پذیری از پیشوایان دین، ۴) ترکِ هوای نفس، ۵) در قبال دیگران، انجام‌ده آنچه انتظار داری دیگران برایت انجام دهند، ۶) همانند یک ارگانیزم رفتار کن، ۷) همسایه‌ات را میازار و یا مکش، ۸) ترکِ هرزگی و انجام ازدواج، ۹) ترک سرقت، چه با خشونت و چه با حيله، ۱۰) ترک سوگند بر پیمان ناروا، ۱۱) ترک اظهار شهادتِ نادرست، ۱۲) پرداخت مالیات، خراج و هزینه‌های مدنی، ۱۳) رفتار به طریق متمدنانه

ب) عناصر روابط میان خداوند - مردم در آموزه‌های کلونین گرای:

۱) بخشش گناهان، ۲) ایمان، ۳) درونی‌سازی (internalization) یا باطنی کردن، ۴) آماده‌سازی برای معاد (preparing for the second coming)

ویلسون تلاش می‌کند تا بر پایه نظریه‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی موجود توضیحی به زعم خود موجه از دیدگاه طبیعت‌گرایانه برای آموزه‌های کلونین‌گرایی ارائه کند. گویی او از یک سو آموزه‌های این دین را در حیطه ارتباط میان مردم با مردم بر پایه سازوکارهای طبیعی و نه ماوراء طبیعی تضمین‌کننده قوام اجتماعی گروه دینداران کلونین‌گرا می‌داند و تمثیل‌وار نقش کلیسای کلونینی را همچون نقش شبانی برمی‌شمرد؛ از سوی دیگر ویلسون مبنای باورهای دینداران به آموزه‌های روابط میان خداوند با مردم را به صورت طبیعی به اذهان چنین باورمندانی نسبت می‌دهد. به گفته ویلسون چنانچه شخصی به عملی امر شود محتمل‌ترین واکنش "سؤال از چرایی" خواهد بود بنابراین یک نظام اعتقادی نمی‌تواند صرفاً با ارائه فهرستی از آموزه‌های رفتاری بدون توجیه آنها سامان بگیرد و شاید تنها وقتی انتظار عمل از شخصی می‌رود که عبارت "انجام این عمل برای شما مفید است." را موجه بداند و تلویحاً مدعی است که به زعم او استدلال‌ها در نظام کلونین‌گرایی به صورت آموزه‌های روابط خداوند با مردم برای توجیه و نهادینه کردن چنین باورهایی سامان یافته است تا رفتارهای دگرخواهانه را در گروه عملیاتی نماید (Wilson, 2002: 99).

ساختارهای اجتماعی و از جمله ساختارهای دینی که نظام‌های مبتنی بر باور هستند در صورت بروز کارکرد هماهنگ و همکارانه تبدیل به یک ساختار خوش‌ساخت (well-formed) و یا سازمان اجتماعی می‌شوند که انضباط (discipline) ایجاد شده میان اجزای چنین ساختاری را می‌توان مشابه انضباط میان اعضای یک ارگانیزم تلقی کرد. البته طبیعی است اگر ادعا شود که به تعداد چنین ساختارهای خوش‌ساختی گروه‌های ارگانیزم‌وار

وجود خواهند داشت و امکان تعارض یا تضاد منافع و یا برعکس همراستایی آن وجود خواهد داشت. امری که در صورت همراستایی منافع میان گروه‌های اجتماعی منجر به بروز اعتلاف‌ها و در صورت تعارض منافع منجر به درگیری اندیشه‌ها می‌گردد. ویلسون با بیان جمله‌ای از مارتین بوسر (Martin Bucer) یکی از کلون‌گرایان معاصر مبنی بر اینکه "جایی که انضباط و تکفیر نباشد جامعه مسیحی نخواهد بود" به این موضوع اشاره می‌کند (Wilson, 2002: 105). بر این اساس جامعه مسیحیان کلونینی در آموزه‌های خود عناصری از ویژگی‌های سازمان اجتماعی‌شان را دسته‌بندی کرده‌اند که ویلسون آنها را چنین گزارش کرده است:

(ج) عناصر سازمان اجتماعی کلون‌گرایان در آموزه‌های آنان (Wilson, 2002: 106):

۱. ایجاد انتظام (policing) توسط سرپرست کلیسا
۲. ایجاد انتظام توسط اعضای کلیسا
۳. تصمیم‌سازی (decision-making)
۴. هماهنگی میان فعالیت‌های انجمن (سلامتی، تحصیلات، رفاه)

در فصل چهارم اما ویلسون با بیان شاهد مثال‌هایی از ساختار و عملکرد ادیان مختلف تلاش می‌کند تا برای تایید نظریه‌اش به پژوهش خود سبک و سیاق علمی‌تری ببخشد. او حتی پس از اینکه به سه مورد اخص از ادیان می‌پردازد ادعا می‌کند که برای جلوگیری از سوداری در انتخاب نمونه‌های پژوهشی بیست و پنج مورد از ادیان را به صورت تصادفی از کتاب دانشنامه ادیان جهان برای بررسی برگزیده است (Wilson, 2002: 126). شاهد مثال‌های سه‌گانه او عبارتند از: (۱) نظام معبد الهه آب‌ها در بالی (the water temple system of Bali)، (۲) یهودیت (Judaism)، (۳) کلیسای کهن مسیحی. ویلسون گزارش می‌دهد که شاهد مثال اول در باره آئینی است که معبد آن در جوار کوه آتشفشانی در جزیره بالی قرار دارد. الهه آب‌ها که گمان می‌رود از برکه دهانه آتشفشان تجلی پیدا می‌کند بر اساس باور باورمندان این آئین مورد تقدیس قرار می‌گیرد.

ویلسون در توجیه انتخاب شاهد مثال دوم یهودیت را در زمره متنفذترین ادیان برمی‌شمرد و به نفوذ این آئین در ادیان مسیحیت و اسلام اشاره می‌کند. او تاکید می‌کند که پیشتر در باره دستورهای دینی همانند ده فرمان (Ten Commandments) و قانون طلائی (Golden Rule) و نیز عملکرد کاملاً سازگارانه گروه‌های پایبند به این قوانین در برابر دیگر گروه‌ها توضیح داده است. وی اشاره می‌کند که ده فرمان را حداقل به لحاظ مفهومی می‌توان

راس هرم دستوره‌های آئین یهودیت نامید و این دستورها رفتار اعضای گروه را در جزئی‌ترین شکل تنظیم می‌کند.

ویلسون ادعا می‌کند که اگر از منظر زیست‌شناسی تکاملی به آموزه‌های کلیمیان توجه شود به وضوح توصیه‌های این دین یعنی مفید بودن و زادآوری در راستای افزایش تناسب زیستی اعضای این آئین قرار دارد. او با بررسی رخدادهای تاریخی تلاش کرده است تا تبیینی تکاملی از عملکرد دین‌باوران یهودیت ارائه کند. هرچند پیشنهاد تبیین طبیعی از عملکرد دین‌باوران شاید تلویحاً توجیه و تظهِیر رفتارهای نابرابر با موازین اخلاقی آموزه‌های آنان باشد اما ویلسون گویی چنین رفتارهای منبعث از موازین دوگانه را در همه ادیان حتی نظام‌های عقیدتی متاخر و غیراخلاق‌مدار نیز بر اساس منطق تکاملی و انتخاب چندسطحی طبیعی می‌داند.

سومین آئینی که ویلسون به بررسی آن در این فصل می‌پردازد کلیسای کهن مسیحی است. بدون شک آئین یهودیت با ادیان ابراهیمی پس از خود مفاهیم و زنجیره باورهای مشترک بسیاری دارد. ویلسون آئین کلیسای کهن مسیحی را فرقه کوچکی برآمده از آئین یهودیت می‌خواند که در گذر زمان به درختی تنومند با شاخه‌هایی همچون کلون‌گرایی بدل شده است. او سؤالی مطرح می‌کند که آیا می‌توان به لحاظ تحلیلی نقش عملکردی کلیسای مسیحی را همسنگ با آئین یهودیت و کلون‌گرایی قلمداد کرد؟ و ادعا می‌کند که بر مبنای فحوائی کتاب رودنی استارک و نظریه‌اش در باب انتخاب عقلانی دین که در فصل دوم به معرفی آن پرداخت پاسخ این سؤال مثبت خواهد بود (Wilson, 2002: 148). او تلویحاً استنباط می‌کند که چون نظام مسیحی برآمده از سنت یکتا پرستی، مزایای فردی همسنگ آئین یهود اما مزایای گروهی بیشتری از آن داشت بنابراین ساختار کلیسای کهن مسیحی نسبت به آئین یهودیت ویژگی سازگاری بهتری با محیط آن هنگام امپراتوری داشت و بدین ترتیب رشد فزاینده‌تری یافت.

در فصل پنجم، او به دنبال بررسی ادبیات متاخر در علوم اجتماعی است تا برای نظریه‌اش از منظر علوم اجتماعی امروزی که در بسیاری از موارد متأثر از نظریه تکامل است شواهدی ارائه کند. وی تأکید می‌کند که از روی جانب احتیاط می‌بایست به جز بهره‌گیری از جریان اصلی نظریه‌های علمی به بررسی پژوهش‌ها و شواهد تجربی متاخر نیز پرداخته شود و او بهره‌برداری از نشریات مرتبط با موضوع مانند "نشریه مطالعه علمی دین"، "بررسی پژوهش دینی" و "بررسی سالانه علوم اجتماعی دین" را در دستورکار داشته

است. بنابراین در این فصل ویلسون به دنبال جریان شواهدی است که منبعث از پژوهش‌های امروزی علمی با موضوع دین هستند (Wilson, 2002: 161). هدف ویلسون از بررسی پژوهش‌های متاخر این حوزه نشان دادن اینست که چگونه اندیشه تکاملی می‌تواند چارچوبی برای مطالعه دین و رای نظریه انتخاب عقلانی و دیگر رویکردهای علوم اجتماعی ارائه کند (Wilson, 2002: 161).

وی در فصل ششم کتاب به مقوله بخشندگی در دین مسیحیت به مثابه یک سازگاری مرکب پرداخته است. ویلسون برخی از مهمترین مضامین را در فصل هفتم و پایانی کتاب جمع‌بندی می‌کند و به طور کلی حوزه‌اش را از "درخت" دین به "جنگل" اجتماع بسط می‌دهد. او کتابش را با برخی اندیشه‌های کلی درباره خود علم به مثابه یکی از چندین نهاد متحدکننده اجتماع انسانی به پایان می‌رساند.

دعوی ویلسون در خصوص تبیین دین را می‌توان چنین خلاصه کرد که جامعه ارگانیک‌وار دینی به دلیل برخورداری از صفتی سازگارانه که همان دینداری است مشمول انتخاب طبیعی در سطح گروه قرار می‌گیرد و این امر تکثیر اعضای گروه دینی را نسبت به گروه‌های رقیب تسهیل کرده و بدین ترتیب دینداران در بستر تاریخ فراوانی بیشتری یافته‌اند.

۶. نقدهای وارده

نقدهای وارده بر رویکرد تبیین سازگارانه دین بر مبنای انتخاب گروه را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد. برخی از نقدهای وارده جنبه عمومی دارد و بر کل استدلال‌های اقامه‌شده برای توجیه کاربست نظریه تکامل در دیگر حوزه‌ها و به ویژه دین بیان می‌شوند. چنین انتقاداتی به صورت کلی بر همه تبیین‌های مبتنی بر نظریه تکامل در دیگر حوزه‌ها نظیر معرفت‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و غیره مطرح می‌شوند بنابراین کلیه انواع تبیین‌های تکاملی از دین با چنین انتقاداتی روبرو می‌باشند. مبنای این دست از انتقادات بر غیر موجه بودن کاربست نظریه تکامل و نیز پیچیدگی‌های موضوعات مورد تبیین استوارند.

دسته دیگر اما انتقاداتی است که مختص بر تبیین‌های تکاملی سازگارانه بر مبنای انتخاب گروه هستند و به طور عمده مشمول تبیین‌های دیگر تکاملی از دین نمی‌شوند. در

این دسته هر یک از تبیین‌های تکاملی غیرسازگارانه نیز بالقوه می‌تواند نظریه رقیب و نقدی بر تبیین سازگارانه از دین تلقی گردد.

۱.۶ نقد به کل تبیین‌های تکاملی

اگرچه بر تمامی استدلال‌های اقامه شده در خصوص تبیین‌های تکاملی اشکال معروف "صرفاً داستان سرایی" (Just so story) وارد شده است اما حتی با پیشفرض صحت نظریه تکامل نیز بر تبیین‌های ارائه شده انتقادات اساسی وارد شده است. پیشتر اشاره شد که پیشنهاد استفاده از نظریه تکامل در دیگر حوزه‌ها از سه طریق تمثیلی، الگوریتم‌وار و نظریه بازی‌ها مطرح شده است.

همانگونه که گویی داروین از نوعی تمثیل برای انتزاع نظریه‌اش استفاده کرده است برخی از اندیشمندان تلاش کرده‌اند تا کاربری این نظریه را در دیگر حوزه‌ها توجیه کنند. البته چنین رویکردی خالی از انتقاد نیست و از آنجا که استدلال‌های تمثیلی از قوت چندانی برای موجه کردن دلایل برخوردار نیستند بالتبع چنین کاربری‌های تمثیلی از نظریه تکامل به لحاظ شکلی و روش‌شناسی با مشکل مواجه خواهند شد. راه‌حل کاربری‌های الگوریتم‌وار چه بسا برای رفع چنین مشکلی پیشنهاد شده باشد تا انتخاب طبیعی در نظریه تکامل چنان الگوریتمی تلقی شود که هر نهاد دارای ویژگی‌های سه‌گانه داروین بتواند مشمول آن در نظر گرفته شود. بدین ترتیب از این منظر هر نهادی که صفت موثر در بقا و تولیدمثل خود را به سلاله‌هایش انتقال می‌دهد می‌تواند وفق الگوریتم انتخاب طبیعی مشمول تکامل داروینی قلمداد شود. بر چنین رویکردی نیز انتقاد وارد است زیرا که به طور معمول ورودی و خروجی الگوریتم‌ها نمی‌تواند هر نهادی باشد. براساس آنچه از مفهوم الگوریتم استنباط می‌شود تنها اطلاعات و پاسخ‌گزاره‌ها می‌تواند به عنوان ورودی و خروجی الگوریتم‌ها در نظر گرفته شود و با چنین رویکردی انتخاب طبیعی در سطح زیستی مورد مناقشه قرار خواهد گرفت. حتی با پذیرش فرض اینکه الگوریتم‌ها به جز نهادهای اطلاعات محور در خصوص نهادهای زیستی قابل طرح باشند مطمئناً نمی‌توان گفت که تکامل با انتخاب طبیعی الگوریتم تکامل زیستی است (Watson, 2012: 128). طرز تلقی جدیدی از مفهوم انتخاب طبیعی نیز توسعه داده شده که بر اساس نظریه بازیها است. انتخاب طبیعی در این تلقی نتیجه حاصل از رقابت میان نهادها بیان می‌شود. اما اینجا نیز نقدی وارد است و به نظر چنین توضیحی دچار دور می‌شود.

در نهایت باید به این حقیقت نیز توجه کرد که نه تنها تبیین‌های تکاملی ارائه شده صرفاً تلاش‌هایی برای توضیح چگونگی پیدایش صفت دینداری در فرد یا گروه انسانی قلمداد می‌شوند و این امر در واقع نمی‌تواند تبیین تکاملی دین تلقی شود بلکه موضوعات مورد تبیین به کمک نظریه تکامل در حیطه مردم‌شناسی واقعیت‌هایی چند لایه هستند. اگرچه واقعیتی مستقل از پژوهش علمی وجود دارد اما این واقعیت چند قشری است (بتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴).

۲.۶ نقد به تبیین سازگارانۀ دین بر اساس انتخاب گروه

بر تبیین سازگارانۀ ای که ویلسون ارائه داده‌است نیز به جز نقدهای عمومی که موجه نبودن کاربست نظریه تکامل در دیگر حوزه‌ها را نشانه رفته بودند نقدهایی وارد است. مهمترین نقدهای صورت گرفته بر این نظریه همانهایی هستند که بر نظریه انتخاب گروه و انتخاب چند سطحی وارد شده‌اند. پس از آنکه ویلسون درباره انتخاب گروه و چند سطحی مطالبش را ارائه کرد بر این نظریات انتقاداتی مطرح شد. مجموعه انتقادات مطروحه به ویژه از سوی طرفداران نظریات رقیب در قالب نه محور اصلی بیان شده است که عبارتند از:

۱. این حقیقت که یک صفت در کل جمعیت تکامل می‌یابد استدلالی در برابر انتخاب گروه است.
۲. اگر صفتی شایستگی مطلق یک فرد را افزایش دهد نیازی به تکامل از طریق انتخاب گروه نیست.
۳. مفهوم‌سازی گروه به عنوان محیط اجتماعی افراد استدلالی در برابر انتخاب گروه است.
۴. انتخاب وابسته به بسامد (Frequency-dependent Selection) استدلالی در برابر انتخاب گروه است.
۵. این حقیقت که صفات می‌تواند در افراد اندازه‌گیری شود به معنی اینست که انتخاب در سطح فرد جاندار تکامل یافته است.
۶. انتخاب گروه به لحاظ نظری غیر محتمل است.
۷. برای انتخاب گروه تایید تجربی کمی وجود دارد.
۸. انتخاب گروه به محدودیت پراکندگی در میان گروه‌ها نیاز دارد.

۹. شواهد زیستی مربوط به رفتارهای دگرخواهانه می‌تواند با نظریات بدیل همانند انتخاب خویشاوندی یا دگرخواهی دوطرفه بدون نیاز به نظریه انتخاب گروه تبیین گردد.

البته شایان ذکر است که ویلسون نیز در مقاله‌ای مشترک با الداکار (Omar Tonsi Eldakar) تلاش کرده تا به هر کدام از انتقادات مطروحه علیه مفهوم انتخاب گروه بر اساس محورهای آن پاسخ گوید. از نظر آنان چه بسا چنین انتقاداتی نتیجه برداشت نادرست موضوع حتی در سطح خبرگان مطلع است (Eldakar & Wilson, 2011: 3). اما نقدهای دیگری نیز بر نظریه سازگاران برآمده از موضوع انتخاب گروه وارد شده است که حتی با قبول مفهوم انتخاب گروه این نظریه را با چالش مواجه کرده است. مهمترین فرازهای این نقدها عبارتند از:

۱. صفت دینداری بدون حضور فرد انسان معنی نخواهد داشت و ادیان در ذهن افراد آدمی وجود دارند.

۲. پیچیدگی در صفات مربوط به دینداری و اینکه صفت دینداری در شئون فردی و اجتماعی بسیار پیچیده است. داو کینز در کتاب *توهم خدا* دین را پدیده عظیمی می‌داند که توضیح آن نیاز به نظریه‌ای سترگ دارد (Dawkins, 2006: 168).

۳. لزوم ارائه مدلی معتبر بر اساس آزمونهای استاندارد شده و تجربی در دو حیطه روانشناسی و جامعه‌شناسی.

۴. توضیح تکاملی دین از منظر ویلسون کامل نیست چرا که حتی پس از پذیرش تبیین نقش تکامل سازگاران دین در سطح گروه مسئله توضیح بروز صفات فنوتایپی دینداری در سطح فرد باقی خواهد ماند. برای اینکه توضیح تکاملی هر صفت فنوتایپی وابسته به دستگاه شناختی انسان کامل باشد می‌بایست نه تنها مکانیسمهای رشدی-شناختی نزدیک به آن که بازنماینده‌ها و رفتارهای انسان در طول زندگی‌اش را تولید می‌کند توصیف گردد بلکه علت‌های تکاملی در تفاوت‌های گسترش چنین مکانیسم‌هایی توضیح داده شود (Powell & Clarke, 2012:460).

۵. برخی از شواهد اقامه شده برای استدلال‌های نقش سازگاران دین در گروه‌های دینی فاقد وجاهت کافی‌اند. شواهد دال بر سازگاری تکاملی گروه دینی در دو صورت قابل بررسی است. اول اینکه میان رفتار نهادها و محیط آنها همبستگی وجود داشته باشد و دوم از فرآیندی تکاملی که منجر به انتخاب رفتارها شده است مدلی معتبر ارائه شود (Dow, 2008: 3).

۷. نتیجه‌گیری

اگرچه ویلسون تلاش نموده است تا بر اساس رویکرد تکاملی نسبت به تبیین پدیده‌های انسان‌شناختی و از جمله دین مبادرت کند لیکن استدلال‌های او با نقدهای شکلی و محتوایی بسیاری روبه‌رو بوده است. حتی اگر صحت نظریه تکامل را پیش فرض قرار دهیم باز هم استدلال‌های اقامه شده از سوی ویلسون مبنی بر به رسمیت شناختن نقش تماماً سازگارانه دین در گروه‌های انسانی با انتقادات جدی مواجه خواهد بود. این انتقادات در دو دسته اصلی طبقه‌بندی می‌شوند. اول انتقاداتی که به اساس نظریه ویلسون یعنی نظریه تکامل و انتخاب گروه وارد می‌شود و دوم انتقاداتی که برای ایده نقش سازگارانه دین در تکامل گروه‌های انسانی مطرح شده‌اند. ویلسون به همراه برخی از همفکرانش تلاش کرده‌اند تا به برخی از انتقادات پاسخ گویند اما موضوع بحث به صورت گفتگویی دوسویه در جریان است و برخی از انتقادات وارده به راحتی قابل رفع نمی‌نماید زیرا که سنگ بنای توضیحات تکاملی ارائه شده برای دین بر تبیین تکامل صفت دینداری گذارده شده و گویی در این تبیین‌ها "دین" به "صفت دینداری" فروکاسته شده است.

کتاب‌نامه

- اکاشا، سمیر (۱۳۸۷)، فلسفه علم، ترجمه هومن پناهنده، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ایران.
- بتون، تد و کرایب، یان (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، انتشارات نشر آگه، تهران، ایران.
- جمالی‌مهر، محسن (۱۳۹۴)، "انتخاب چند سطحی در مقوله انتخاب طبیعی: مروری بر آرای سمیر اکاشا"، جستارهای فلسفی، شماره ۲۸، صفحات ۳۵ تا ۵۱، تهران، ایران.
- دمپی‌یر، ویلیام (۱۳۷۱)، تاریخ علم و ارتباط آن با فلسفه و دین، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات سمت، تهران، ایران.
- ریدلی، مارک (۱۳۹۱)، تکامل، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، مشهد، ایران.
- صمدی، هادی (۱۳۸۹)، ساختار نظریه‌های علمی در علوم طبیعی و علوم اجتماعی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران.
- میان‌داری، حسن (۱۳۹۲)، "از خود گذشتگی تکاملی در سایه خودخواهی تکاملی"، مجله پژوهش‌های جانوری، جلد ۲۶، شماره ۲، تهران، ایران.

- Aristotle, 1995, *The Complete Works of Aristotle*, edited by Jonathan Barnes, Princeton University Press, Princeton, USA.
- Atran, S, 2002, *In God We Trust: The Evolutionary Landscape of Religion*, Oxford, UK.
- Borrello, M, E, 2010, *Evolutionary Restraints: The Contentious History of Group Selection*, The University of Chicago Press, USA.
- Darwin, C, R, 1859, *On the Origin of Species*, London, UK.
- Dawkins, R, 2006, *The God Delusion*, William Clowes Ltd, Beccles, Suffolk, UK.
- Dawkins, R, 1976, *The Selfish Gene*, Oxford University Press, New York, USA.
- Dow, J, 2008, "Is Religion an Evolutionary Adaptation?", *Journal of Artificial Societies and Social Simulation*, vol. 11, no. 22, UK.
- Eldakar, O, T, & Wilson, D, S, 2011, "Eight Criticisms Not to Make About Group Selection", *Evolution*; 65(6): 1523–1526, John Wiley and Sons, USA.
- Lamarck, J, B, 1809, *Zoological Philosophy*, Translated with an Introduction by Hugh Elliot, Hafner Publishing Company, New York, USA.
- Losos J. B. & others, 2013, *The Princeton Guide to Evolution*, Princeton University Press, USA.
- Okasha, S, 2006, *Evolution and the Levels of Selection*, Oxford, UK.
- Powell, R, & Clarke, S, 2012, "Religion as an Evolutionary Byproduct: A Critique of the Standard Model," *British Journal for the Philosophy of Science* 63(3):457-486.
- Sober, E & Wilson, D, S, 1998, *Unto Others: The Evolution and Psychology of Unselfish Behavior*, Harvard, USA.
- Watson, R, 2012, "Is evolution by natural selection the algorithm of biological evolution?", In *Artificial Life XIII: Proceedings of the Thirteenth International Conference on the Synthesis and Simulation of Living Systems*. MIT Press. pp. 121-128.
- Wilson, D, S, 2002, *Darwin's Cathedral: Evolution, Religion and the Nature of Society*, University of Chicago, USA.
- Wilson, D, S, & Green, W, S, 2007, "Evolutionary Religious Studies (ERS): A Beginner's Guide", In *Creating Consilience: Integrating the Sciences and the Humanities* Oxford University Press, UK.